

## نگاهی به دیدگاه های آقای جعفر عظیم زاده

آقای عظیم زاده یکی از اعضای کمیته پیگیری، و از دست اندرکاران نشریه و سایت شورا است. ایشان اکنون خود را به عنوان يك فعال کارگری مطرح می کند. از این جهت برای طبقه کارگر ایران مفید است که محتوای واقعی دیدگاه های ایشان را بدانند. تا آنجا که نوشته های ایشان را، که عمدتاً تبلیغی- تهییجی است، دنبال کرده ام، تند و تیز و رادیکال به نظر می رسند ولی با کمی دقت محتوای دیگری را نشان می دهند. در اینجا به برخی از مطالب این نوشته ها می پردازم.

حق، حقوق یا، به عبارت دیگر، قانون در دیدگاه ایشان جایگاه محوری دارد. تا جایی پیش می رود که حتی قانون را علت فلاکت کارگران می داند، و رابطه علی بین قوانین دولتی و اقتصاد را وارونه می بیند. ایشان در مطالب مکتوبش جابه جا از کلمات حق، حقوق، بی حقوقی و قانونی استفاده می کند. در نوشته "چشم انداز نوین گسترش و تعمیق فقر و فلاکت کارگران" که در شماره 2 بولتن شورا چاپ شده است، به برخی از مشکلات طبقه کارگر می پردازد. صحبت از «پایین آمدن سطح زندگی کارگران»، «اخراج ها و بیکارسازی های ده ها هزار نفری، تبعیض بین کارگران زن و مرد، گسترش پدیده کودکان کار، تعویق پرداخت دستمزدها» می کند. خواننده انتظار دارد که ایشان که تا این اندازه از این نابسامانی ها بیزار است حداقل راهکارهای ریشه ای برای از بین بردن آنها ارائه دهد. ولی نکته اینجاست که ایشان همه این مسائل را از «نتایج عینی و قابل لمس قانون کار» جمهوری اسلامی می داند. به عبارت دیگر، اگر قانون کار دیگری تصویب شود این معضلات می توانند وجود نداشته باشند. یعنی ایشان ستمگری و فقر و فلاکت کارگران را نتیجه يك قانون کار بد می داند. ایشان حتی به طبقه کارگر پیشنهاد می کند که در پروسه تصویب يك قانون کار خوب در جمهوری اسلامی شرکت کند.

شاید این طور به نظر آید که این نکته يك اشتباه قابل اغماض در مطلب تبلیغی- تهییجی ایشان باشد. ولی حقیقت آن است که این مسئله، یعنی قانون گرایی ایشان، در جاهای دیگر نیز خود را نشان می دهد. در همان مقاله، ایشان از طرحی صحبت می کند که تعدادی از نمایندگان مجلس آماده ارائه به مجلس اسلامی کرده اند که اگر تصویب شود کارگران با قرارداد موقت را از شمول قانون کار خارج می کند. خوب، مبارزه علیه این طرح و جلوگیری از تصویب آن باید بخشی از مبارزه طبقه کارگر باشد. ولی مسئله اینجاست که از آنجا که برای آقای عظیم زاده قانون علت همه بدبختی هاست، ایشان در برخورد با این طرح بسیار غلو می کند. ایشان می گوید «به جرات می توان گفت که این طرح، به عنوان نقطه عطفی در حیات طبقه کارگر، بی حقوقی بیش از پیش مطلق را بر آنان تحمیل خواهد نمود و

بردگی مطلق کارگران را در راستای تضمین بیش از پیش صاحبان سرمایه به همراه خواهد داشت.» (همانجا، صفحه ۲) این که این طرح بی حقوقی بیشتری را به این دسته از کارگران تحمیل خواهد کرد درست است. ولی صحبت کردن از تصویب این طرح به عنوان نقطه عطف، آن هم در تاریخ طبقه کارگر ایران، نشان می دهد که قانون و تحولات حوزه قانون چه جایگاه بنیادینی در تفکر ایشان دارد. در حالی که، به طور واقعی، قانون تنها انعکاس یک رابطه واقعی اجتماعی در حوزه دولت است. علت اصلی همه آن چیزهایی که ایشان از آن صحبت می کند قانون نیست، بلکه رابطه استثمارگرانه سرمایه داری، یعنی نظام سرمایه داری است. قانون تنها انعکاس این رابطه واقعی و این وضعیت واقعی در حوزه دولت است. قانون علت چیزی نیست، بلکه وسیله ای است در دست سرمایه داران در مبارزه علیه طبقه کارگر، یا می تواند وسیله ای برای طبقه کارگر در مبارزه اش با طبقه سرمایه دار باشد.

دیدن قانون و فقط قانون بعنوان علت بدبختی طبقه کارگر باعث می شود که ایشان حتی واقعیات بیرون از ذهن خود را آن طور که هست نبیند و حتی آنها را وارونه و غیرواقعی جلوه دهد. ایشان در مطلب دیگری تحت عنوان «اعتصاب حق ماست» می گوید: «به عبارت دیگر، اگر ما کارگران حق تشکل و اعتصاب می داشتیم صاحبان سرمایه به راحتی قادر به تحمیل دستمزدهای زیر خط فقر، قرار دادهای موقت و بدتر از آن قراردادهای سفید امضای موقت و . . . به ما نمی شدند، اگر ما حق اعتصاب می داشتیم قادر می شدیم هر گونه دست اندازی صاحبان سرمایه به بدیهی ترین حقوق انسانیمان را به راحتی عقب برانیم و آنان قادر نمی شدند حتی رویای این همه تهاجم به زندگی و معیشت ما کارگران را در مخیله خویش بپرورانند، چه برسد به این که قادر باشند این همه مشقت و بی حقوقی را بدون آن که آب از آب تکان بخورد به زندگی ما تحمیل کنند. چنین است فلسفه مطالبه حق اعتصاب از طرف طبقه کارگر.» (شورا، صفحه ۲۸) اگر خوب دقت کنیم در اینجا آقای عظیم زاده می گوید علت این که به قول ایشان «صاحبان سرمایه» قادر شده اند این اجحاف را در حق کارگران عملی کنند این است که حق اعتصاب در قانون وجود ندارد. و اگر این حق در قانون کار وجود می داشت صاحبان سرمایه حتی تصور اجحاف را به خود راه نمی دادند. ایشان "فراموش" می کند که نبودن حق اعتصاب به هیچ وجه مانع از این نمی شود که کارگران دست به اعتصاب بزنند، و تاریخ مبارزه طبقاتی چه در ایران و چه در جاهای دیگر نشان می دهد که کارگران برای رسیدن به اهداف و مطالبات خود دست به اعتصابات غیرقانونی می زنند. هم اکنون در جمهوری اسلامی حق اعتصاب وجود ندارد، اما روزی نیست که در جایی دسته ای از کارگران دست به اعتصاب نزنند. و مضافاً این که همین اکنون در کشورهای غربی حق ایجاد تشکل و اعتصاب وجود دارد، ولی «صاحبان سرمایه» توانسته اند کار موقت را به کارگران تحمیل کنند، ساعات کار را اضافه کنند، مزایا را از آنان سلب کنند، کار دائمی را به پاره وقت تبدیل کنند و غیره. آقای عظیم زاده علت حمله لجام گسیخته

بورژوازی به طبقه کارگر را امری حقوقی می بیند و به همین دلیل نیز راه حل های ایشان اساساً حقوقی است.

از آنجا که آقای عظیم زاده قانون بد را بنیان سیه روزی طبقه کارگر می داند تعجب انگیز نیست که ایشان مبارزه برای يك قانون خوب را محور مبارزه طبقه کارگر بدانند. باید هر طور شده و به هر قیمتی کارگران در پروسه تصویب قانون کار شرکت کنند و خود این شرکت برای ایشان فضیلتی است. به عنوان مثال، افق ایشان به عنوان يك فعال کارگری این است که نمایندگان واقعی و مستقل کارگران در نشست های سه جانبه سازمان جهانی کار شرکت کنند و این شرکت برای ایشان يك مسئله هویتی است، و از منظر ایشان کارگران ایران از این طریق می توانند به بسیاری از مصائب خود پایان دهند. در دیدگاه ایشان، شرکت در این نوع نشست ها نه لحظه ای در مبارزه طبقه کارگر علیه سرمایه داری، بلکه هدف اصلی این طبقه در مبارزه برای تحقق مطالبات جاری است. کل مطلب "چه کسانی نماینده های واقعی کارگران هستند" در این زمینه است که چگونه می توان کاری کرد که کارگران در کنار بورژوازی و دولت در نشست های سه جانبه شرکت کنند. وی از بدبختی و فلاکت کارگران صحبت می کند. از مبارزه با کار موقت، عدم امنیت شغلی و قراردادهای موقت صحبت می کند، فقط برای آن که بگوید کارگران تنها از این طریق می توانند آماده شرکت در نشست های سه جانبه شوند. یعنی از نظر ایشان این همه مبارزه کارگران تنها باید وسیله ای باشد تا کارگران به افق قانون گرایی ایشان، یعنی شرکت در کنار دولت و بورژوازی، برسند. ایشان حتی از این هم فراتر می رود و سنت ریشه دار کارگران ایران در مبارزه شان، یعنی ایجاد مجامع عمومی، را وسیله ای می بیند برای رسیدن به نشست سه جانبه. ایشان خواهان تثبیت و قانونی شدن مجمع عمومی کارگران است، صرفاً بدین دلیل که با این کار شرکت در نشست سه جانبه تسهیل می شود. این نگاه ابزاری به مبارزه مرگ و زندگی کارگران برای دفاع از معیشت خود، ماهیت و علت وجودی شرکت آقای عظیم زاده در مبارزات جاری طبقه کارگر است. ایشان باید به این سوال پاسخ دهد که شرکت نمایندگان مستقل کارگران در نشست های سه جانبه که سال هاست در بسیاری از کشورها انجام می شود چه تغییر ریشه ای در وضعیت واقعی کارگران ایجاد کرده است که وی تمام زندگی سیاسی و فعالیت کارگری اش را برای رسیدن به آن سازماندهی کرده است؟ این که آقای عظیم زاده تا این حد قانون گراست و برای تحول در قوانین موجود جایگاهی محوری را قائل می شود، علت دارد. علتش دیدگاه ایشان در مورد اقتصاد سرمایه داری است.

ایشان در مطالب خود مرتب از واژه «صاحبان سرمایه» به جای «بورژوازی» استفاده می کند. در نگاهی بسیار خوشبینانه، ممکن است این برداشت را بکنیم که علت استفاده از این واژه این است که ایشان می خواهد از استفاده از کلمات قلمبه سلمبه خود داری کند تا برای خواننده به ویژه کارگران قابل فهم تر باشد. ولی اگر با دقت بیشتری مطالبش را

بخوانیم متوجه می شویم که این مسئله به هیچ وجه جنبه زبانی و گرامری ندارد. ایشان از این واژه استفاده می کند بدین دلیل که به جامعه اساساً از زاویه حقوقی می نگرد و از نظر ایشان علت فرودستی و استثمار کارگران مالکیت است. به نظر می رسد که ایشان از آن رو از عبارت صاحبان سرمایه استفاده می کند که علت اصلی مخرب بودن سرمایه داری را در مالکیت حقوقی آن می داند، یعنی برای ایشان علت سیه روزی طبقه کارگرمالکیت است، همان طور که برای ایشان علت بدبختی کارگران قانون ضد کارگری است. منصف باشیم، ایشان از واژه های سرمایه داری، تولید و مناسبات سرمایه داری هم استفاده می کند، ولی به نظر می رسد که این لغات را همین طوری به استعاره می گیرد. ایشان در حوزه اقتصاد سرمایه داری نیز درکی وارونه از علت استثمار طبقه کارگر دارد. به نظر می رسد نقد ایشان به نظام سرمایه داری و دفاع ایشان از طبقه کارگر از این زاویه است که کارگران حق و حقوق ندارند و ثروتی که تولید می کنند توسط دیگران به غارت می رود. نقد ایشان اساساً به این است که ثروت تولید شده به درستی توزیع نمی گردد و کارگران مقدار کمتری از آنچه که حق آنهاست دریافت می کنند. و علت بدبختی کارگران را همین می داند. روابط تولید و استثمار و محلی که در آن ارزش اضافه تولید می شود و اساساً محلی که در آن کل روابط استثمارگرانه سرمایه داری تولید و بازتولید می شود در دستگاه فکری آقای عظیم زاده جایی ندارد. برای اثبات این ادعا اجازه دهید به یکی دو تا از مطالب ایشان رجوع کنیم.

در مطلب «اعتصاب حق ماست»، آقای عظیم زاده می گوید: «این وضعیت وارونه عینی همه اساساً بی بهره گی تولید کنندگان اصلی ثروت از نعمات ماده ای که خود آفریننده آند تمامی کشمکش های اجتماعی در نظام سرمایه داریست.» (تاکیدات مبنای مصائب انسان ها و اضافه شده است.) به عبارت دیگر، از نظر او، اساس و مبنای فرودستی کارگران این است که کارگران حق خود را بعد از تولید دریافت نمی کنند. یعنی در توزیع محصولات که کارگران تولید می کنند عدالت برقرار نیست و به کارگران کمتر از آنچه حق آن هاست تعلق می گیرد. علت فلاکت کارگران این است که توزیع عادلانه صورت نمی گیرد. از این لحاظ، آقای عظیم زاده حق دارد به این اعتقاد داشته باشد که با تعویض قانون بتوان این وضعیت را عوض کرد، چرا که می توان با تصویب قوانین خوب به کارگران مقدار بیشتری محصولات مصرفی داد. جالب اینجاست که به نظر می رسد آقای عظیم زاده خود را مارکسیست هم می داند. مارکس در قرن نوزدهم با این تفکر عظیم زاده که معروف به «تئوری حق طبیعی» بود تصفیه حساب می کند و آن را مورد نقد بیرحمانه قرار می دهد. تئوریسین های لیبرال پیش از مارکس تئوری ارزشی را به وجود آورده بودند که طبق آن هرکس به همان اندازه ثروت می اندوزد، یا باید بیندوزد، که کار می کند. و زیستن از قبل کار دیگران را بد می دانستند و مورد انتقاد قرار می دادند، و هدف ایشان زمینداران و اریستوکراسی بود که بدون فعالیت در عرصه اقتصادی و تجارت ثروت جامعه را تصاحب می کردند. مارکس با این نظریه به تقابل برخاست، نه بدین دلیل که از نظر او حق کارگران در توزیع ثروت اجتماعی ضایع نمی شود. او معتقد بود که کارگران هر آنچه در توان دارند باید به کار

بگیرند تا دستمزد بیشتری دریافت کنند و از این طریق وضعیت معیشتی خود را بهبود دهند. ولی وی در نوشته های اقتصادی اش، به ویژه در «کاپیتال»، ریشه فقر و فلاکت و فرودستی کارگران را در جای دیگری می دانست. وی مفروضات اش این بود که هر کسی ارزش کالایی را که به دیگری می فروشد، دریافت می کند. حتی کارگران نیز ارزش نیروی کاری که به سرمایه داران می فروشند دریافت می کنند. کسی از لحاظ حقوقی اجحافی به دیگری نمی کند. مبادله برابر بین تمان صاحبان کالا، از جمله کارگران که صاحب نیروی کار خود هستند، برقرار است. (این يك جامعه سرمایه داری خالص است که در جهان واقعی وجود نداشت و ندارد) با این وجود، یعنی با فرض سرمایه داری در بهترین حالت اش، مارکس ثابت می کند که در این جامعه خالص و ایده آل نیز کارگران مورد استثمار قرار می گیرند، نه بدین جهت که ارزش واقعی کالای مورد فروش خود را دریافت نمی کنند، بلکه بدین دلیل که در عرصه تولید مورد استثمار قرار می گیرند و بیش از آن حدی که برای نیروی کار پرداخت شده است کار می کنند. مارکس نشان می دهد که ریشه استثمار کارگران در حوزه تولید قرار دارد، نه در حوزه توزیع و مبادله و مصرف. کارگران در محیط تولید استثمار می شوند و نتیجه این استثمار تولید ارزش اضافه است. در عرصه توزیع، تنها سود تولید شده مورد توزیع قرار می گیرد. در نتیجه، حتی اگر کارگران در حوزه توزیع، مواد مصرفی بیشتری دریافت کنند و یا حتی اگر حق خود را دریافت کنند، اساس مسئله سر جای خود باقی خواهد ماند. یعنی کارگران هنوز مجبورند به محیط کار برگردند و مورد استثمار قرار گیرند. به همین دلیل است که سوسیالیسم مارکسی چاره سیه روزی انسان را در متحول کردن روابط تولیدی سرمایه داری می بیند. سرمایه داری بد است نه بدین دلیل که کارگر حق خود را کامل دریافت نمی کند. بلکه بدین دلیل اصلی که سرمایه داری بر اساس سیستم کارمزدی قرار دارد و طبقه کارگر مجبور است انسانیت خود را، یعنی کار و فعالیت اقتصادی خود را، از خود بیگانه کند و به سرمایه دار بفروشد و سپس در محیط تولید در بست در خدمت سرمایه دار قرار بگیرد تا سود بیشتری برای سرمایه تولید کند. طبقه کارگر باید ریشه وضعیت خود را در کلیت این سیستم، که بر اساس کارمزدی قرارداد، ببیند، نه در وجود یک قانون بد یا تصاحب ثروت کمتر. تمایز بین سوسیالیسم مارکسی و رفرمیسم در همین جا قرار دارد. به عبارت دیگر، اگر فرض بگیریم که علت معضلات کارگران قانون بد و توزیع ناعادلانه ثروت است، تمامی مبارزه کارگران را معطوف به تصویب قوانین خوب کارگری و برقراری دولتی که ثروت را عادلانه توزیع کند خواهیم کرد. و این یعنی رفرمیسم. این رفرمیسم ریشه داری است که ده ها سال است در جنبش کارگری وجود دارد. ریشه اش بر می گردد به قرن نوزده که آقای برنشتین در انترناسیونال دوم تئورسین اصلی آن بود. و سوسیال دموکراسی اروپایی نیز اساساً برای تعویض قانون های ضد کارگری و توزیع عادلانه ثروت مبارزه می کرد. در این میان چیزی که عوض نمی شود این است که هنوز کارگران استثمار می شوند، نیروی کار خود خود را می فروشند و سیستم کارمزدی هنوز سر جای خود باقی خواهد ماند. سوسیالیسم مارکسی همواره با رفرمیسم مرزبندی داشته است. بهتر است بگوییم، سوسیالیسم انقلابی همواره در يك ستیز آشتی ناپذیر با این نوع

رفرمیسم قرار داشته است. محتوای نظریات آقای عظیم زاده، همین نوع رفرمیسم بورژوایی قرن نوزدهمی است.

به همین دلیل، یعنی به دلیل در بند بودن در این دیدگاه اصلاحات طلبانه، آقای عظیم زاده نمی تواند تحولات چند دهه گذشته را، که به جهانی شدن معروف است، به درستی تحلیل کند. وی در مقاله «ماهیت جهانی سازی، موانع و مخالفت ها» تلاش می کند که به «ماهیت» جهانی سازی بپردازد ولی در این امر متاسفانه موفق نمی شود. وی سعی می کند تحلیل خود را متکی به مارکس و گفته های مشترک او و انگلس در مانیفست کمونیست کند. ولی خواننده چیز جدیدی عایدش نمی شود جز همان عباراتی که مارکس و انگلس در مانیفست گفته بودند، که البته به جای خود ارزشمند هستند. گویا از آن زمان تا کنون بیش از ۱۵۰ سال نگذشته است. وی ادعا می کند که جهانی شدنی که اکنون ما مشاهده می کنیم همان جهانی شدنی است که مارکس در قرن نوزدهم شاهدش بود.

ولی حقیقت این است که جهانی شدن در زمان مارکس محدود به جهانی شدن فروش و مبادله کالاهای تولید شده در کشورهای مختلف بود. یعنی کالا اساساً در حوزه کشوری تولید می شد ولی در عرصه جهانی مورد مبادله و مصرف قرار می گرفت. چه در زمان مارکس و چه در زمان نئین هنوز پروسه تولید کالاها جهانی نبود، یعنی در عرصه جهانی صورت نمی گرفت. از آنجا که تولید و مناسبات تولیدی در دیدگاه فکری آقای عظیم زاده نقش محوری ندارد (هر چند که وی جابه جا از این عبارات استفاده می کند) ایشان قادر نمی شود ویژگی جهانی شدن کنونی را مشاهده کند. وی قادر نیست این مسئله مهم را مشاهده کند که جهانی شدن عصر کنونی یک تمایز بسیار مهم با جهانی شدن های پیشین دارد، و آن این است اکنون در بسیاری رشته ها پروسه تولید نیز جهانی شده است و به همین دلیل یک طبقه سرمایه دار گلوبال شکل گرفته است که قبلاً بدین صورت وجود نداشته است. بسیاری از تنوریسین ها به این مسئله توجه ندارند و جهانی شدن را محدود به جهانی شدن بازار می دانند، که حوزه مبادله و رقابت است. توضیح بیشتر این مسئله از حوصله این مطلب خارج است و امیدوارم بتوانم در فرصت دیگری نقطه نظرات خود را در مورد ماهیت جهانی شدن ارائه دهم. نکته اصلی در اینجا این است که آقای عظیم زاده رفرمیسم خود را به عرصه جهانی نیز گسترش می دهد. یعنی از نظر سیاسی، نهایی ترین نقطه ای که آقای عظیم زاده می تواند در عرصه جهانی ببیند این است که طبقه کارگر بتواند در سطح دنیا نیز یک قانون کار خوب به تصویب برساند و مقدار بیشتری از ثروت اجتماعی را به تصرف خود در آورد.

نتیجه گیری این است که محتوای دیدگاه آقای عظیم زاده در عرصه ایران و در عرصه جهانی رفرمیستی است، بدین لحاظ که امتداد منطقی نظرات ایشان به جامعه ای ختم می شود که سرمایه داری است ولی کمی چهره انسانی دارد. سیستم سرمایه داری ای است که قانون

کار نسبتاً مترقی دارد و توزیع ثروت در آن نسبتاً عادلانه است. این نوع سرمایه داری تجربه شده و امتحان خود را پس داده است.